

جزوه تفسیر موضوعی قرآن کریم - بخش اول

مصطفی فروتن تنها / ترم بهمن ۹۴

* این جزوه منبع مشترک دروس «تفسیر موضوعی قرآن کریم»، «تفسیر موضوعی نهج البلاغه» و «آشنایی با منابع اسلامی» است. بخش‌های بعدی این جزوه به تدریج آماده خواهد شد.

اول. مقدمات

معنای تفسیر:

- از نظر لغوی به معنای روشن کردن معنا یا پرده‌برداری از لفظ یا جمله‌ی مشکل است.
- در اصطلاح، تفسیر قرآن به دانشی گفته می‌شود که انسان را با معانی و معارف آیات قرآن، آشنا می‌کند. اولین مفسر قرآن، شخص پیامبر (ص) است زیرا یکی از وظایف آن حضرت، تعلیم و تبیین قرآن برای مردم بوده است: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل / ۴۴): و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم، آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی.
- همچنین برخی از آیات قرآن توسط اهل بیت پیامبر (ص) تفسیر شده‌اند؛ اما در عین حال، در مورد برخی آیات، هیچ تفسیری از معصومین (ع) به دست ما نرسیده است. تفسیر در ابتدا به صورت شفاهی بوده و در دوره‌های بعدی، تفاسیر به صورت کتبی نوشته شدند.

چرا نیازمند تفسیر قرآن هستیم؟ (بعضی علل نیاز به تفسیر)

۱) **ناآگاهی از معنای واژگان قرآنی:** قرآن کریم از واژگان رایج در میان عرب‌زبانان زمان نزول استفاده کرده است، ولی حتی مردمان اهل یک زبان، نوعاً از معانی مختلف همه واژگان آن زبان، آگاه نیستند و چه بسا در موارد فراوانی برای فهم عبارات یک متن، نیازمند تحقیق و تفحص از معنای واژگان باشند.

الف. مخاطبان صدر اسلام: در خصوص واژگان قرآن نیز بررسی‌های قرآنی و تاریخی نشان می‌دهد که حتی در زمان نزول نیز پاره‌ای از واژگان قرآنی برای بعضی از مخاطبان اولیه آن (صحابه پیامبر (ص)) مبهم بوده است. در این‌گونه موارد، برای فهم آیات قرآن، نیازمند تلاش برای دستیابی به معنای آن واژه‌ها هستیم و این، یک تلاش تفسیری محسوب می‌شود. حتی در صدر اسلام، بعضی از صحابه، معانی برخی کلمات قرآن را نمی‌دانستند.

ب. مخاطبان دوره‌های بعد: زبان، یک موجود زنده و پویاست و در حال تغییر و تحول دائمی است. حتی برخی عرب‌های معاصر نیز معنای بعضی واژگان قرآن را نمی‌دانند، چرا که بعضی کلمات قرآن، در زبان عربی معاصر، کاربردی ندارد یا معنای آن عوض شده است.

۲) **ناآگاهی از فضای نزول:** در پاره‌ای موارد، ناآگاهی از فضای نزول و شأن نزول، معنا و مقصود آیه را در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد و سبب نیازمندی به تفسیر می‌شود؛ آشنایی با فرهنگ عرب در عصر نزول، می‌تواند به فهم بهتر برخی آیات، کمک قابل توجهی نماید. برای نمونه، قرآن از شتر به عنوان یک آیه و نشانه برای تفکر یاد کرده و در جایی دیگر، کاربری لباس را حفظ از گرما دانسته است. طبیعتاً فردی که در مناطق سردسیری زندگی می‌کند تصور خاصی از شتر نداشته و صرفاً در باغ وحش یا در رسانه‌ها چنین حیوانی را دیده است. توضیح اهمیت جایگاه شتر در زندگی اعراب صدر اسلام اعم از سفر، باربری، شیر، گوشت و ... می‌تواند به فهم این آیه کمک کند. در این صورت است که

این مسلمان مثلا سوئدی می‌فهمد هر حیوان یا نعمتی که نقش اساسی در زندگی او دارد، شایسته تفکر بوده و نباید تکرار و عادت به آن نعمت، مایه فراموشی الهی بودن آن شود. همچنین ممکن است این سوئدی، به علت آنکه گرمای شدید را هرگز درک نکرده متوجه نشود که چرا قرآن کاربری لباس را حفظ از گرما دانسته است! برای تفسیر این آیه باید به وی توضیح داد که لباس به همان اندازه که در مناطق سردسیر برای محافظت تن در برابر سرما استفاده می‌شود، در گرمای سوزان صحرا نیز محافظتی لازم برای بدن است.

۳) وجود معارف عمیق و فشرده: قرآن، معارف زیادی را در قالب و حجمی محدود قرار داده است و گاهی یک جمله آن، دارای لایه‌ها و سطوح و معانی باطنی متعددی است. این معارف را نمی‌توان با یک نگاه سطحی و گذرا به دست آورد و لازمه آن تعمق و تفسیر دقیق آیات است.

۴) لزوم تفسیر به روز قرآن و پاسخ به سوالات جدید: اعتقاد ما بر این است که قرآن برای همه زمان‌ها و مکان‌ها و تا قیامت، معتبر و منبع اصلی دین است. قرآن کریم، مطالب و قواعد کلی برای هدایت بشر بیان کرده است، اما از آنجا که زندگی انسان در هر عصر، دستخوش تحول می‌گردد و نسل‌ها و حوادث نو می‌شوند، برای پاسخ‌گویی به سوالات و تنظیم زندگی جدید بر پایه قرآن، نیازمند تفسیر نوین قرآن هستیم؛ به عبارت دیگر، قرآن پاسخگوی نیازهای بشر در طول تاریخ است. پس لازم است در هر زمان، نیازها و پرسش‌های بشر بر قرآن عرضه گردد و پاسخ‌های مناسب دریافت شود و این با تفسیر نوین از قرآن حاصل می‌شود.

۵) سبک خاص قرآن در بیان مطالب: قرآن در بیان موضوعات، مطالب مربوط به هر موضوع را به صورت متمرکز بیان نکرده است. برای یافتن نظریه قرآن درباره یک موضوع خاص (مثلا شفاعت)، باید آن را لابلای آیات و سوره‌های مختلف جستجو کرد و سپس به جمع‌بندی آنها پرداخت. در مورد برخی آیات، قرینه‌های پیوسته و ناپیوسته‌ای وجود دارد که برای فهم صحیح این آیات باید این قراین را دید. ممکن است در آیه‌ای، بحثی به صورت کلی مطرح شده و در سوره‌ای دیگر، استثنائات و شرایط خاص آن، بیان شده باشد.

انواع تفسیر قرآن از نظر شیوه نگارش:

تفاسیر قرآن از نظر شیوه نگارش به دو نوع ترتیبی و موضوعی تقسیم می‌شوند.

- **تفسیر ترتیبی:** مفسر قرآن در تفسیر ترتیبی، آیات قرآن را از آغاز تا به آخر، آیه به آیه شرح و تبیین می‌کند. اکثر تفاسیر قرآن به شیوه ترتیبی نوشته شده‌اند. مثل:
 - تفسیر نور، حجت الاسلام قرائتی
 - تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی
 - تفسیر المیزان علامه طباطبایی
- **تفسیر موضوعی:** مفسر ابتدا به جمع‌آوری آیات مربوط به موضوعی معین پرداخته، سپس به شرح و تبیین و استخراج معارف و مقاصد و جمع‌بندی آنها می‌پردازد. این شیوه تفسیرنویسی هنوز در ابتدای راه است و در حدود یکصد سال اخیر، اقبال ویژه‌ای به آن شده است. موضوعات بررسی شده ممکن است کلی یا جزئی باشند: خدا، آخرت، اخلاق، پیامبران، روابط دختر و پسر، اختلافات خانوادگی و قرض‌الحسنه از جمله این موضوعات هستند که آیاتی از قرآن به آنها اختصاص دارد. از جمله تفاسیر موضوعی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
 - تفسیر موضوعی آیت الله جوادی آملی
 - منشور جاوید آیت الله جعفر سبحانی
 - پیام قرآن آیت الله مکارم شیرازی

چرا قرآن به صورت موضوعی نازل نشده است؟

میان آیات یک سوره، ارتباط پاراگرافی وجود دارد. یعنی مثلاً در یک سوره بحثی در مورد مناقین گشوده می‌شود و چند آیه ادامه پیدا می‌کند و بعد، این بحث در نقطه‌ای تمام می‌شود. در جای دیگر همین سوره، بحث درباره خلقت آدم (ع) شروع می‌شود و بعد مباحثی پی‌درپی می‌آید که کاملاً مرتبط به این بحث هستند که به آن، ارتباط پاراگرافی می‌گوییم. ارتباط پاراگرافی، کاملاً در سرتاسر قرآن وجود دارد. یعنی هر پاراگراف (بند) به یک موضوع اختصاص دارد. اما منظور ما از اینکه قرآن به صورت موضوعی نازل نشده، این است که چرا مثلاً قرآن، تمام بحث‌های خود را در چند موضوع محدود، مشخص و معین و تفکیک شده بیان نکرده و در اکثر سوره‌ها، موضوعات متعدد و پراکنده‌ای مطرح شده است؟ به این سوال، پاسخ‌های متفاوتی می‌توان داد:

- **پیش‌گیری از ذهنیت غلط درباره محدودیت موضوعی قرآن:** نزول قرآن به صورت موضوعی، ممکن است این تصور را در ذهن مخاطب به وجود آورد که موضوعات قرآن مثلاً محدود به همین پنج مورد است در حالی که اکنون، قرآن موضوع‌بندی خاصی ندارد و می‌توان ده‌ها و صدها موضوع از درون آن استخراج کرد.
- **استفاده از شیوه آموزشی هم‌پای مردم (نزول تدریجی):** قرآن با توجه به نیازها و شرایط مختلف اجتماعی و حوادث گوناگون صدر اسلام، نازل شده است. هدایت افکار و بیداری وجدان‌ها ایجاد می‌کند که از یک موضوع در موارد مختلف و پی‌درپی سخن به میان آید. قرآن به تناسب تغییرات جامعه و شرایط جدید ایجاد شده، مطالب مختلفی مطرح کرده است و تهدید و تشویق کرده و راه نشان داده است و چنین کاری، مستلزم پرداختن به موضوعات مختلف و گاه، تکراری و درهم‌تنیده است. حوادث، این‌گونه نیستند که به صورتی موضوعی اتفاق بیفتند! علاوه بر آموزش تدریجی مردم، چنین روشی، حمایت و قوت‌قلبی برای پیامبر (ص) در مقابل آزارها، تهمت‌ها و تمسخرها بود.
- **برای تلنگر زدن:** گاه در یک متن، اندیشه‌های گذشته درو می‌شود و محصول آنها را جمع می‌کنیم و در یک سیلو قرار می‌دهیم و هر زمان که افرادی احتیاج داشتند از اندیشه بشری سود ببرند، مقدار زیادی اندیشه داریم که افراد می‌توانند از آن سیلو برداشت کنند. این یک حالت قضیه است. یک حالت دیگر قضیه این است که ما به جای این کار، متون را انباشته کنیم از تحریک‌ها و انگیزش‌ها و چاشنی‌هایی که باروت تفکر بشر را یک دفعه منفجر می‌کند و انسان را در هر لحظه وادار به اندیشه کند. بنابراین به جای اینکه حاصل اندیشه را انبار کنیم، مقدار زیادی آغازگر و محرک اندیشه را در معنای خودمان توزیع می‌کنیم. در نتیجه هر انسانی که قرار است بیندیشد و با این متن، سر و کار پیدا می‌کند، با محرک‌هایی مواجه می‌شود که اندیشه او را به جولان و حرکت درخواهد آورد. تفاوت این دو، تفاوت بین آموختن ماهیگیری و دادن ماهی است. البته این دو هر کدام محاسن و معایبی دارند. پس می‌توان گفت قرآن یک متن‌اندیشه‌برانگیز است. قرآن به دنبال این نیست که نقش یک کتاب درسی و درسنامه را بازی کند که بر اساس یک طرح درس، جلسه‌بندی شده و برای هر جلسه، موضوع خاصی قرار داده و بر اساس آن صحبت کند. چنین هدفی برای کتب آسمانی دنبال نمی‌شود. در حالی که از طرف دیگر، مکرراً و مکرراً، امر به تدبیر در قرآن داریم. امر به تدبیر، دقیقاً همین است که دائماً انسان‌ها را وادار به تفکر و تدبیر کنیم و این به عنوان یکی از اهداف اصلی است که در قرآن کریم مطرح است.

یکی از ویژگی‌های مشترک متون اندیشه‌برانگیز، وجود گسل در آنهاست. معنی این حرف این است که باید ذهن ما را به اندیشیدن عادت بدهد. اندیشیدن کاری سخت و انرژی‌بر است و به همین دلیل افراد از آن گریزان هستند. این همه تاکید بر افلا تعقلون و افلا یتدبرون... ناظر به این است که انسان‌ها به دلیل راحت‌طلبی، از تدبر و تفکر کردن می‌گریزند؛ بنابراین یک متن اندیشه‌برانگیز باید مسیری را دنبال کند که ذهن را از حالت حاضر و آماده‌خوری و پخته‌خوری بیرون آورده و آن را درگیر یک چالش کند. به همین دلیل است که قرآن، بخش‌هایی از داستان‌ها را ذکر نمی‌کند.

شرایط مفسر:

مهم‌ترین شرایطی که مفسر قرآن باید آنها را داشته باشد عبارتند از؛

(۱) آشنایی با زبان و ادبیات عرب: گام نخست در راه شناخت معارف قرآن، یادگیری زبان عربی است که شامل علوم لغت، صرف و نحو، بلاغت و قرائت می‌شود. حتی آشنایی سطحی با زبان عربی، در برخی موارد باعث برداشت معنایی نادرست از آیات می‌شود.

مثال: و من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه (نساء/ ۴۶): هدایت شدند (غلط) - یهودی شدند (صحیح)
(۲) شناخت اسباب نزول: مراد از اسباب نزول، حوادث و پرسش‌هایی است که در عصر نزول وحی رخ داده و به تناسب آنها، آیاتی بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است. عدم توجه به اسباب نزول در تفسیر برخی آیات، ما را با مشکلات جدی مواجه می‌کند. همچنین مفسر باید با علوم حدیث و رجال آشنا باشد تا صحت و سقم روایات و نقل‌های تاریخی اسباب نزول را بتواند تشخیص دهد.

(۳) آگاهی از سیره و روایات معصومان (ع): بسیاری از احکام در قرآن به صورت کلی آمده است. برای شناخت جزئیات احکام نماز، روزه، زکات، حج، معاملات، ازدواج و... نیازمند مراجعه به روایات هستیم. همچنین جزئیات مسائل آخرت و قصه‌های قرآن و معانی عمیق و باطنی بسیاری از آیات نیز در روایات ذکر شده است. قرآن می‌فرماید:

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس/ ۲۴): پس انسان باید به خوراک خود بنگرد.

معنای ظاهری طعام، همان خوراک و غذای جسمی است اما در روایات، به خوراک معنوی، یعنی علم نیز تفسیر شده است. در نتیجه انسان باید به علم خود بنگرد که آن را از چه کسی می‌گیرد.

(۴) پرهیز از پیش‌داوری و تفسیر به رأی: مفسر باید تا جای ممکن، پیش‌فرض‌های قبلی ذهن خود، از جمله نظرات شخصی خود و سایر افراد در زمینه‌های مختلف را کنار بگذارد و با هدف کشف معانی و تفسیر قرآن با استفاده از مقدمات و علوم معتبر، رو به قرآن آورد نه اینکه از قبل، نظریه و میل شخصی خود را تعیین کند و سپس با تلاش تکلف‌آمیز بخواهد تأییداتی از قرآن برای نظریه خود پیدا کند. این تعامل غلط با قرآن، تفسیر به رأی نام دارد که به شدت در روایات از آن نهی شده است.

(۵) شناخت علوم قرآن: به کلیه علوم و ابزارهایی که مقدمه‌ای برای شناخت قرآن هستند، علوم قرآنی می‌گویند. سور مکی و مدنی، تاریخ قرآن، کیفیت نزول وحی، محکم و متشابه، تفسیر و تأویل و ... از جمله علوم قرآنی محسوب می‌شوند. چه بسا اگر آیه‌ای مدنی را مکی بدانیم، معنایی که از آن برداشت می‌شود کاملاً تغییر کند.

(۶) جامع‌نگری: مفسر برای کشف نظر قرآن درباره یک موضوع خاص باید نگاه جامعی به آیات داشته و تحقیق همه‌جانبه‌ای انجام دهد. آیات قرآن در بعضی موارد، به صورت عام و کلی یا به صورتی مجمل (خلاصه)، قضیه‌ای را مطرح می‌کنند و در آیات دیگر، همین مطلب به صورت جزئی و تفصیلی ذکر شده و اجمال آن رفع می‌شود. به همین دلیل است که تفسیر قرآن به قرآن، مورد توجه علما قرار گرفته است چرا که برخی آیات قرآن، ناظر بر برخی دیگر و مکمل آنها هستند.

۷) آگاهی از علم منطق: مفسر قرآن، پیش از ورود به این عرصه خطیر باید به فراگیری علم منطق و هر علمی روی آورد که فکر و اندیشه را از خطا و مغالطه، حفظ کند. چه بسا مفسری، دو آیه نامربوط به هم را در کنار هم قرار داده و از آن، نتیجه‌ای غلط بگیرد؛ یا آنکه با نقل بخشی از آیه و تقطیع نادرست آن، زمینه برداشت غلط از آیات را فراهم آورد. آشنایی با منطق، مفسر را از افتادن در چنین دامی حفظ می‌کند.

دو. علم و معرفت در قرآن

قرآن و لزوم کسب علم و معرفت

قرآن مجید نه تنها مسئله شناخت و معرفت انسان را نسبت به جهان خارج یک امر ممکن می‌شمرد بلکه آن را از اهم واجبات معرفی می‌کند. قرآن با انواع بیانات صریح، ظاهر، و کنایی، پیروان خود را به فراگیری علم و دانش و شناخت رازهای هستی و اسرار عالم آفرینش دعوت می‌کند.

جالب این‌که: این دعوت در زمان و مکانی صورت گرفت که ابرهای سیاه و تاریک جهل و بی‌خبری افق را پوشانده بود، و به راستی عمق و گستردگی این تعبیرات قبل از هر چیز، دلیل عظمت قرآن و حقانیت آورنده آن است.

با توجه به این نکته به سراغ تعبیرات مختلف قرآن در این زمینه می‌رویم. تعبیرات بسیار متنوعی در این زمینه در قرآن وجود دارد که نمونه‌هایی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

۱) لزوم فراگیری علم

در ۲۷ آیه از قرآن مجید با استفاده از جمله «اعلموا» (بدانید) دعوت صریح به فراگیری علم شده است:

- ۱- «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». بدانید خداوند بر هر چیزی آگاه است. (بقره/ ۲۳۱)
 - ۲- «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». بدانید خداوند به هر کاری که انجام می‌دهید بیناست. (بقره/ ۲۳۳)
 - ۳- «اعلموا ان الله يحيي الارض بعد موتها». بدانید خداوند زمین را بعد از مردنش زنده می‌کند. (حدید/ ۱۷)
 - ۴- «وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ». بدانید شما به سوی خدا محشور می‌شوید. (بقره/ ۲۰۳)
 - ۵- «اعلموا انما الحياة الدنيا لعب ولهو...». بدانید زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی است. (حدید/ ۲۰)
- در آیات فوق، دعوت به آگاهی هر چه بیشتر در زمینه عقاید و اعمال و برنامه زندگی شده است.

۲) سرزنش‌های فراوان بر ترک تفکر

قرآن گاه می‌فرماید: «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ؟» آیا اندیشه نمی‌کنید؟ (انعام/ ۵۰)

و گاه بعد از تبیین آیات مختلف الهی اعم از تکوینی و تشریحی می‌فرماید:

«لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»: اینها به خاطر آن است که شاید اندیشه کنند. (بقره/ ۲۱۹، اعراف/ ۱۷۶)

و گاه می‌گوید: «وَأَلَمْ يَتَفَكَّرُوا؟» آیا آنها فکر و اندیشه خود را به کار نینداختند؟ (روم/ ۸)

همه این تعبیرات دعوتی است به لزوم اندیشه و لزوم اندیشه دلیلی است بر امکان شناخت.

۳) تأکید بر لزوم «تعلیم» و «تعلم»

در سوره توبه آمده است:

«فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»: و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را- وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند- باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند؟ (توبه/ ۱۲۲)

این آیه نه تنها فراگیری آیین الهی را واجب می‌شمرد بلکه تعلیم دادن آن را بعد از فراگیری نیز لازم می‌داند. تعبیر به «نفر» نشان می‌دهد که منظور کوچ کردن به سوی میدان جهاد است، زیرا این تعبیر در آیات مختلف قرآن در همین معنا به کار رفته بنابراین مسلمانان موظف بودند که در غیر موارد ضرورت همگی به میدان جهاد با دشمن نروند، بلکه گروهی به جهاد روند و گروهی برای جهاد با جهل در مدینه بمانند و احکام الهی را فرا گیرند و به دیگران بعد از بازگشت تعلیم دهند. بنابراین هم فراگیری علم واجب است و هم تعلیم دادن آن به دیگران.

۴) تعلیم و تربیت، هدف بعثت پیامبران

قرآن مجید کراراً این مطلب را در مورد پیغمبر اکرم (ص) یادآور می‌شود، از جمله در سوره بقره می‌فرماید: «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»^۱. همان‌گونه که رسولی در میان شما از خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند، و شما را تزکیه کند، و کتاب و حکمت بیاموزد، و آنچه را نمی‌دانستید به شما تعلیم دهد» (بقره/ ۱۵۱)

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: در شرافت علم همین بس که افرادی که از آن آگاه نیستند آن را ادعا می‌کنند، و اگر به آنان نسبت داده شود خوشحال می‌شوند، و در مذمت جهل همین بس که حتی دارندگانش از آن تبری می‌جویند.^۱

۵) اندیشه و تدبر، هدف نزول قرآن

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ»: این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کردیم، تا در آیات آن تدبر کنند، و صاحبان مغز (و اندیشه) متذکر شوند.

در این آیه، هدف از نزول قرآن را تدبر بیان کرده، تا مردم تنها به خواندن آیات به عنوان یک سلسله کلمات مقدّس قناعت نکنند، و هدف نهایی را به دست فراموشی نسپارند.

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»: آیا آنها در قرآن تدبر نمی‌کنند یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است؟! (محمد/ ۲۴)

تدبر به معنای تفکر و عاقبت اندیشی است و با اندیشه، عواقب و نتایج و پشت و روی مطالب روشن می‌شود.

۶) آغاز دعوت اسلام با دعوت به علم

«أَفْرَأَ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - افْرَأْ وَ رَبِّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»: بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید- همان کس که انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد- بخوان که پروردگارت از همه گرامی‌تر است- همان کسی که به وسیله قلم تعلیم داد، و به انسان آنچه را نمی‌دانست آموخت. (علق/ ۱-۵)

این آیات که از نخستین جرقه‌های وحی بر قلب پاک پیامبر (ص) در جبل النور، و در کنار غار «حرا» حکایت می‌کند با مسئله معرفت شروع و با معرفت پایان می‌گیرد. نخست از قرائت که یکی از ابزار شناخت است، سخن می‌گوید، و در آخر نیز از معلم بزرگ عالم هستی یعنی خداوند که انسان، شاگرد کوچک دبستان اوست بحث می‌کند.

۷) علم، نور و روشنایی است

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ؟»: بگو آیا نابینا و بینا یکسانند؟ یا ظلمات و نور مساوی‌اند؟ (رعد/ ۱۶)

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ - وَلَا الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ - وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ»: هرگز نابینا و بینا مساوی نیستند، و نه ظلمت‌ها و روشنایی، و نه سایه آرام‌بخش و بادهای داغ و سوزان» (فاطر/ ۱۹-۲۱)

در این آیات ظلمت را هم‌ردیف نابینایی، و نور را هم‌ردیف بصیرت و بینایی قرار داده، اشاره به این‌که علم و معرفت، نور و روشنایی است، جهل و ناآگاهی مساوی با کوری است، و این از زیباترین تعبیرات برای تشویق به معرفت و شناخت است. پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: «العلم نورٌ يُقَدِّفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُهْدِيَهُ»: علم نوری است که خداوند در قلب هرکسی که بخواهد او را هدایت کند می‌افکند.^۲

۸) انبیا خواهان علم بیشترند

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»: بگو پروردگارا علم مرا زیادتر کن. (طه/ ۱۱۴)

^۱ «كفى بِالْعِلْمِ شرفاً ان يدعيه من لا يحسنه و يفرح اذا نسب اليه و كفى بِالجهل ذمّاً يبرأ منه من هو فيه». (بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۵)

^۲ وافى، ج ۱، ص ۷.

این آیه که مخاطب آن، شخص پیامبر اسلام (ص) است می‌گوید حتی پیغمبر اکرم (ص) با آن مقام علم عظیم باز مأمور بود علم بیشتری را طلب کند، و این نشان می‌دهد که انسان در هیچ مرحله از عمر، «فارغ التحصیل» نمی‌شود، و مسیر علم و دانش و معرفت، نقطه پایانی ندارد.

«قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا؟» موسی به آن مرد عالم الهی (خضر) گفت: آیا من از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده است و مایه رشد و هدایت است به من بیاموزی؟ (کهف/ ۶۶)

و به این ترتیب موسی، آن پیامبر اولوالعزم (ع) با آن شرح صدری که به مقتضای «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي»: پروردگارا سینه مرا گشاده‌دار (طه/ ۲۵) و به مقتضای «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا»: هنگامی که او نیرومند و کامل شد حکمت و دانش به او بخشیدیم (قصص/ ۱۴)، مقام علمی بلندی داشت، باز مأمور می‌شود که در برابر «خضر» زانو بزند، و هم‌چون یک شاگرد از او درس بیاموزد.

به هر حال این آیات دلیل روشنی بر مسئله امکان و لزوم معرفت و تلاش مستمر و توقف‌ناپذیر در مسیر فراگیری علم و شناخت است.

۹) معرفت، شرط اصلی مدیریت و رهبری

«یوسف» هنگامی که پیشنهاد مقام مهمی در حکومت مصر به او شد چنین گفت «اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»: [یوسف] گفت: «مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار، که من نگهبانی دانا هستم. (یوسف/ ۵۵)

در داستان بنی‌اسرائیل نیز می‌خوانیم هنگامی که آمادگی خود را برای پیکار با پادشاه ظالمی به نام «جالوت» که آنها را در به در ساخته بود به پیامبر عصر خود اعلام کردند، و تقاضا نمودند رهبر و فرماندهی برای آنان برگزیند، تا تحت فرمان او با «جالوت» ستمگر پیکار کنند پیامبرشان به آنها چنین گفت: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ. قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»: خداوند طالوت را برای زمامداری شما مبعوث کرده، آنها گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند با این که ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟! گفت: خداوند او را بر شما برگزیده و علم و قدرت جسمی او را وسعت بخشیده، و خداوند ملکش را به هر کس بخواهد (و لایق بداند) می‌بخشد و خداوند احسانش وسیع و (از شایستگی‌های افراد) آگاه است» (بقره/ ۲۴۷)

قابل توجه این که «طالوت» که به زمامداری بنی‌اسرائیل برای رسالت مهمی یعنی پیکار با یک پادشاه مقتدر ظالم برگزیده شد یک نفر روستایی زاده بود که در یکی از دهکده‌ها در ساحل رودخانه‌ای به صورت گمنام می‌زیست، و چارپایان پدر را به چرا می‌برد و کشاورزی می‌کرد!

اما قلبی آگاه، و جسمی نیرومند داشت، و شناخت و معرفت او نسبت به مسائل، بسیار دقیق و عمیق بود، به همین جهت هنگامی که چشم «اشموئیل» پیامبر بنی‌اسرائیل بر او افتاد او را به عنوان زمامداری بنی‌اسرائیل برگزید، و هر قدر سران بنی‌اسرائیل که معیار ارزش و گزینش را موهوماتی همچون فزونی ثروت و یا اسم و رسم پدر و مادر و فامیل می‌دانستند به اشموئیل اعتراض کردند که با وجود ما افراد ثروتمند سرشناس بنی‌اسرائیل، طالوت شایستگی این مقام را ندارد، او اعتنا نکرد، و گفت: این یک انتخاب الهی است و همه شما باید در برابر آن تسلیم باشید.

این دو آیه به خوبی نشان می‌دهد که علم و آگاهی و معرفت، از اساسی‌ترین عناصر رهبری و زمامداری و مدیریت است.

محدودیت دانش بشر

از نظر قرآن، انسان علم بسیار محدودی دارد.

۱) وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (اسراء / ۸۵): از تو درباره «روح» سؤال می‌کنند، بگو «روح» از فرمان پروردگار من است، و از دانش جز اندکی به شما داده نشده است.

جمعی از مشرکان یا اهل کتاب، پیوسته از پیامبر اکرم (ص) درباره «روح» سؤال می‌کردند طبق آیه فوق، پیغمبر (ص) مأمور می‌شود که به آنها بگوید «روح» از فرمان پروردگار من است، و سپس اضافه کند که بهره شما از علم بسیار کم است، لذا توانایی درک حقیقت «روح» را ندارید.

این اشاره روشنی به محدودیت علم بشر می‌باشد، چرا که روح (بنابر این که منظور از آن در آیه فوق روح انسانی باشد) از همه چیز به انسان نزدیک‌تر است، هنگامی که انسان نتواند گوهر روح خویش را بشناسد و تنها اطلاعش از آن یک اطلاع سطحی و اجمالی باشد، چه انتظاری درباره سایر واقعیت‌های جهان می‌تواند داشته باشد؟!

۲) إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّا ذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (لقمان / ۳۴): آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست، و اوست که باران را نازل می‌کند، و آنچه را که در رحم‌ها (ی مادران) است می‌داند، و هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد؟ خداوند عالم و آگاه است!

در آخرین آیه سوره لقمان، از علمی که خاص خداوند می‌باشد پرده بر می‌دارد، و در آن، اشاره به پنج علم شده: برپایی قیامت، نزول باران، جنین‌هایی که در رحم مادرانند، حوادث آینده مربوط به اعمال آدمی، و سرزمین مرگ هر کس. ممکن است انسان از روی قرائن، کلیاتی درباره این امور بداند، ولی جزئیات هیچ‌یک از این امور پنجگانه، بر احدی روشن نیست، مثلاً هیچ کس نمی‌داند جنینی که در شکم مادر است دارای چه استعدادهای جسمانی، و کیفیات روحی و زشتی و زیبایی، و انواع بیماری‌ها و یا سلامت کامل است، حتی هیچ کس از جنسیت آن (مذکر و مؤنث بودن) در بسیاری از مراحل با خبر نیست.

قرآن در این آیه می‌گوید: ای انسان تو حتی خبر از فردای خود، و سرزمینی که عمرت در آن پایان می‌گیرد، نداری، چگونه می‌توانی انتظار داشته باشی از تمام عالم هستی، آگاه گردی؟! به همین دلیل علم تو محدود است.

۳) وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ (اسراء / ۴۴): هر موجودی تسبیح و حمد او می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید.

در آیه سوم، سخن از تسبیح و حمد عمومی موجودات است که همگی با زبان حال و با نظم شگرف و عجیبی که بر آنها حکمفرماست، حمد و ثنای حق می‌گویند و به پاکی او از هر عیب و نقصان گواهی می‌دهند، و با زبان بی‌زبانی، عالم را از غلغله تسبیح خود پر کرده‌اند، و یا این که زبان قالی دارند، علاوه بر زبان حال، و هر ذره‌ای از موجودات این جهان بدون استثنا به سهم خود، دارای عقل و عرفان و شعوری است، و آگاهانه «حمد» و «تسبیح» خدا می‌گوید.

ولی به هر حال ما نه توانایی داریم که زبان حال آنها را بفهمیم، چون از همه اسرار جهان و سیستم‌های حاکم بر موجودات عالم با خبر نیستیم، و نه زبان قال آنها را که تکلیفش روشن است. به این ترتیب جهان پر از غلغله و شور و نواست و ما از آن بی‌خبر، و این خود دلیل روشنی است بر محدودیت علم و دانش ما.

۴) عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (بقره / ۲۱۶): چه بسا از چیزی اکراه دارید که «خیر» شما در آن است، و یا چیزی را دوست دارید که «شر» شما در آن است، خدا می‌داند و شما نمی‌دانید!

در این آیه، سخن از «جهاد» است؛ برای کسانی که از آن «اکراه» داشتند، می‌گوید شما حتی «خیر» و «شر» خود را به خوبی درک نمی‌کنید، به همین دلیل گاهی با منافع خود در ستیزید، و گاه به سوی زیان‌های خود با عشق و علاقه می‌دوید، این دلیل روشنی بر محدودیت علم شماست که حتی گاهی سود و زیان خود را تشخیص نمی‌دهید، ولی

خداوند بزرگ از آن آگاه است و از طریق وحی که یکی از منابع مهم شناخت است، تمام اموری را که با سود و زیان شما در ارتباط می‌باشد برای شما روشن ساخته است.

(۵) قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبُ لَا اسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ (اعراف/ ۱۸۸): بگو من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد (و از غیب و اسرار نهان نیز با خبر نیستم مگر آنچه را خدا بخواهد) و اگر از غیب با خبر بودم، منافع فراوانی برای خود فراهم می‌ساختم و هیچ بدی (و زبانی) به من نمی‌رسید.

در هفتمین آیه به پیغمبر اکرم (ص) دستور می‌دهد که بگوید: من مالک سود و زبانی از خود نیستم، و اعتراف کند که من علم غیب ندارم (جز آنچه خدا به من بیاموزد) که اگر علم غیب می‌داشتم هیچ مشکلی در زندگی برای من پیش نمی‌آمد.

این سخن را هنگامی فرمود که اهل مکه گفتند تو اگر با خدا ارتباط داری چرا از گرانی و ارزانی اجناس در آینده با خبر نمی‌شوی، یا از خشکسالی و پر آبی مناطق مختلف، تا از این طریق بتوانی سود فراوان ببری؟! او در جواب فرمود عالم الغیب خداست، اوست که عملش بی پایان و ذاتی است.

هنگامی که پیامبر با آن علم عظیمش که خداوند درباره او می‌فرماید: «وَعَلَّمَكَ مَالَمُ تَكُنُ تَعْلَمُ» (نساء/ ۱۱۳) (و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت) چنین اعترافی کند و بگوید من از غیب (آنچه از دایره حس بیرون است) چیزی نمی‌دانم (جز آنچه را خدا به من بیاموزد) وضع دانش دیگران روشن می‌شود.

(۶) وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةَ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (لقمان/ ۲۷): اگر آنچه روی زمین از درختان است قلم شوند، و دریا مرکب گردد، و هفت دریا به آن افزوده شود، اینها همه تمام می‌شوند اما کلمات خدا پایان نمی‌گیرد، خداوند عزیز و حکیم است.

در آیه فوق، از علم بی‌پایان خدا سخن می‌گوید و مسئله بی‌نهایت را که تصورش برای بزرگترین دانشمندان نیز مشکل است با بیان زیبا و شیرینی چنان ترسیم می‌کند که حتی افراد کم سواد و بی‌سواد هم به عمق آن می‌رسند، می‌گوید: اگر همه درختان روی زمین در تمامی باغ‌ها و جنگل‌ها که بالغ بر میلیاردها درخت می‌شود قلم گردد (و گاه از هر درختی میلیون‌ها یا میلیاردها قلم می‌توان تهیه کرد) و اگر تمام دریاها و اقیانوس‌ها مرکب و جوهر برای نوشتن باشند (با توجه به این که یک استخر کوچک میلیون‌ها دوات را پر می‌کند) و بعد تمام نویسندگان جهان اعم از فرشتگان و لشکر جن و انس بخواهند با آن قلم‌ها و این مرکب‌ها کلمات و علوم الهی را بنویسند قادر نخواهند بود، همه این قلم‌ها فرسوده و تمام می‌شود، و مرکب‌ها پایان می‌گیرد اما هنوز علوم الهی و کلمات او نوشته نشده و آغاز دفتر است.

این از یک سو، از سوی دیگر: می‌دانیم که منظور از «کلمات خداوند» همین موجودات عالم هستی است، بنابراین آیه فوق دلیل روشنی بر وسعت بی‌حساب جهان و محدودیت علم و دانش بشر در برابر آن است.

نتیجه بحث

از مجموع آیات به خوبی نتیجه‌گیری می‌شود که معرفت و شناخت انسان هرچند در حد ذات خود زیاد باشد، و علوم و دانش‌های بشر روز به روز گسترده‌تر شود، دنیا پر از مدرسه و دانشگاه و کتابخانه و مراکز تحقیقات گردد، باز حجم این معلومات نسبت به مجهولات قطره‌ای در برابر دریاست.

جایی که انسان خیر و شر خود را نمی‌داند، و از سود و زیان خود آگاه نیست، جایی که جوهر روح خویش را که از همه چیز به او نزدیکتر است هنوز نشناخته، جایی که از حوادث فردا و لحظه مرگ خود بی‌خبر است، چگونه می‌توان انتظار داشت که از حوادثی که در کهکشان‌های دور دست و این عالم گسترده بی‌انتهای می‌گذرد آگاه باشد.

بدون شک اینها به خاطر آن نیست که انسان از معرفت و شناخت عاجز است، بلکه به خاطر وسعت عالم هستی است. به هر حال قرآن مجید همان‌گونه که راه معرفت را به روی همگان باز می‌شمرد و با تأکید هرچه بیشتر انسان‌ها را به

آن دعوت می‌کند، علم بشر را محدود می‌خواند، محدودیتی که او را وادار به اعتراف به عظمت این جهان و خدای آن و نیاز به پیغمبران و صاحبان وحی می‌کند.

انسان از مصالح خویش به خوبی آگاه نیست و به همین دلیل نمی‌تواند قوانین دقیق و شایسته برای خود تنظیم کند، قانونگذار باید خدایی باشد که از اسرار تمام هستی آگاه است. آری محدودیت علم انسان تا این حد است حتی قادر نیست قوانینی که دقیقاً حافظ منافع اوست برای خود وضع کند، و لذا قانون‌های بشری - به خاطر کمبودهایی که در عمل از آنها ظاهر می‌شود - پیوسته در حال تغییر است، وقتی علم انسان درباره سرنوشت خودش چنین باشد نسبت به سایر موجودات عالم معلوم است چگونه خواهد بود.

گواهی فلاسفه و دانشمندان بر محدودیت علم بشر

دلیل بر محدود بودن علم بشر روشن است، و نیاز به بحث زیادی ندارد، ولی با توجه به نکات زیر روشن تر می‌شود.

۱- قدرت حواس انسان محدود است، چشم که مهمترین ابزار معرفت در امور حسی است توانایی دید محدودی دارد، و گاه از چند کیلومتر که بگذرد چیزی را نمی‌بیند، بعلاوه رنگ‌هایی که انسان می‌تواند مشاهده کند بسیار محدود است، زیرا بالاتر از رنگ بنفش، و مادون قرمز، رنگ‌های فراوانی وجود دارد که چشم هیچ انسانی قادر بر درک آن نیست.

همچنین گوش انسان هر صدایی را نمی‌شنود، و تنها امواج محدودی است که برای او قابل درک است، و ارتعاشاتی که شدت نوسان آنها بالاتر یا کمتر از آن باشد مطلقاً غیر مسموع است، و به همین ترتیب حواس دیگر.

ما با چشم غیر مسلح تنها چند هزار ستاره را در آسمان تمام کره زمین می‌توانیم ببینیم، در حالی که می‌دانیم میلیاردها ستاره در آسمان وجود دارد.

درست است که ابزارهای علمی قدرت حواس انسان را افزایش داده است، ولی قدرت دید و درک این ابزارها نیز محدود است.

۲- ادراک و تفکر ما نیز قدرت محدودی دارد، و ماورای آن از نظر ما در تاریکی مطلق فرو رفته، و حتی ژرف اندیش‌ترین دانشمندان هرگز نمی‌توانند از آن فراتر روند.

۳- عالم هستی به قدری پهناور است که وسعت آن در اندیشه‌های ما نمی‌گنجد، همین اندازه می‌توانیم بگوییم هر قدر دامنه علم و دانش بشری وسیع تر می‌شود عظمت این جهان در نظر او بیشتر می‌گردد.

برای پی بردن به عظمت این عالم (البته تا آنجا که امروز فکر ما می‌رسد) کافی است که بدانیم منظومه شمسی ما و تمام ستارگانی که در آسمان به چشم می‌خورد جزیی از یک کهکشان است که به نام کهکشان راه شیری معروف است، (کهکشان یا شهرهای ستارگان، مجموعه عظیمی از ستاره‌هاست که برای خود عالمی را تشکیل می‌دهد) در این کهکشان طبق محاسبه دانشمندان بیش از یک صد میلیارد!! ستاره وجود دارد که خورشید ما با آن همه عظمت و نورانیتش یکی از ستارگان متوسط این کهکشان است!

و باز همین دانشمندان به ما می‌گویند تا آنجا که توانسته‌اند وسیله تلسکوپ‌ها و با استفاده از کامپیوترها محاسبه کنند حداقل حدود یک میلیارد کهکشان در این عالم موجود است!

راستی گفتن این اعداد و ارقام با زبان چه آسان است، و تصور آن چه مشکل! ولی فراموش نکنید که از این همه کهکشان‌های عظیم و این همه ستارگان بی‌شمار، معلومات ما غالباً بر محور همین کره خاکی دور می‌زند که تازه همه آن را نیز نشناخته‌ایم!

۴- جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم گذشته و آینده‌ای دارد، هیچ‌کس نمی‌داند چند میلیارد سال از عمر آن گذشته، همان‌گونه که هیچ‌کس از آینده آن نیز آگاه نیست، همچون رشته زنجیر مانندی است که از ازل کشیده شده، و در

اعماق ابد پیش می‌رود، و تمام آگاهی ما فقط مربوط به یک حلقه از این زنجیر است که در آن زندگی می‌کنیم، و از آینده و گذشته جز شبحی مبهم چیزی در نظر ما مجسم نیست.

درست است که انسان بر اثر ندای فطرت و انگیزه درونی از روزی که خود را شناخته است با تلاش پی‌گیر و مستمر، و کوشش‌های خستگی‌ناپذیر، عاشقانه دنبال شناخت بیشتر، از خود و این جهان بوده است، و در طول هزاران سال تلاش پیگیر، معلوماتی فراهم ساخته که هم اکنون در گنجینه کتابخانه‌های بزرگ و کوچک جهان ذخیره شده است؛ و درست است که بعضی از این کتابخانه‌ها به اندازه‌ای عظیم است که طول مجموع قفسه‌های آن (مانند کتابخانه موزه انگلستان) یکصد کیلومتر است! و تعداد کتاب‌های بعضی از آنها به چندین میلیون جلد می‌رسد، و بعضی از آنها به قدری وسیع است که تنها فهرستش، خود کتابخانه نسبتاً بزرگی تشکیل می‌دهد، و مجموع کتابخانه برای خود تقریباً مانند شهرکی که میان بخش‌های آن با وسیله نقلیه باید رفت و آمد کرد!

ولی با این همه، مجموع این یافته‌های بشری در زمینه شناخت جهان، رازها و اسرار عالم آفرینش، قطره بسیار کوچکی از یک اقیانوس فوق‌العاده عظیم است.

آثار تربیتی توجه به محدودیت علم بشر

(۱) جلوگیری از غرور علمی: می‌دانیم بشر بر اثر غرور علمی مصایب زیادی را متحمل شده است که نمونه آن در حدود قرن هجدهم میلادی در اروپا ظاهر گشت، هنگامی که جهشی در علوم طبیعی به وجود آمد، بعضی از دانشمندان چنان گرفتار غرور شدند که گمان کردند تمام رازها و اسرار جهان هستی را گشوده‌اند، به همین دلیل ماورای معلومات خود را انکار کرده، و حتی گاه آن را به باد تمسخر می‌گرفتند، تا آنجا که بعضی گفتند: ما تا روح را زیر چاقوی جراحی در سالن تشریح مشاهده نکنیم باور نمی‌کنیم! و نیز چون «خدا» به وسیله حواس ما قابل درک نیست می‌گوییم وجود ندارد!

این غرور علمی مشکلات و گرفتاری‌های فراوانی به وجود آورده، و تنها چیزی که می‌تواند آن را در هم بشکند توجه به ناچیز بودن دانش‌های بشری در برابر مجهولات است، به دلایلی که در بالا ذکر شد.

توجه به این واقعیت است که دانشمند ژرف بین را وادار به این اعتراف می‌کند که «دانش من به جایی رسیده که می‌دانم نادانم» و معلومات خود را صفر و مجهولات را در برابر آن بی‌نهایت می‌بیند.

(۲) حرکت علمی سریعتر: توجه به این واقعیت، انسان را به تلاش و کوشش بیشتر و جهاد مخلصانه‌تر برای گشودن رازهای عالم هستی وادار می‌کند، به خصوص این‌که درهای معرفت و شناخت را به روی خود گشوده می‌بیند، و هرگز از درک بیشتر مأیوس نیست.

روشن است تا انسان احساس نقص نکند به سوی کمال نمی‌رود، و تا درد را حس نکند به دنبال درمان نمی‌شتابد، و این است که می‌گویند احساس درد یکی از نعمت‌های بزرگ خداست، و بدترین بیماری‌ها آن بیماری است که با درد همراه نباشد! زیرا هنگامی انسان با خبر می‌شود که او را از پای در آورده است.

توجه به ناچیز بودن دانش‌های بشری این واکنش مثبت را در وجود انسان دارد که او را به دنبال تحقیق بیشتری می‌فرستد و شاید تأکیدهای قرآن روی نقصان علم بشر یکی از اهدافش همین مطلب باشد.

(۳) توجه به مبدأ والآخر: تأثیر مثبت دیگری که احساس کمبود علمی و محدودیت دانش بشر روی هر انسانی می‌گذارد این است که خواه ناخواه خود را نیازمند به مبدأ والآخری می‌بیند که همه اسرار و رازهای جهان نزد او روشن است، این مسئله زمینه را برای پذیرش دعوت انبیا آماده می‌سازد، و راه توجه به منابع و طرق فوق بشری را به روی او می‌گشاید.

به هر حال توجه به محدودیت علم بشر قطع نظر از این‌که یک واقعیت است آثار تربیتی مثبت فراوانی نیز دارد.